

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۰۱

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال نهم، شماره ۳۶، زمستان ۱۳۹۴

جریان فکری غلو در عصر غیبت صغرا و نقش حضرت حجت علیه السلام در معرفی غالیان

یدالله حاجی زاده*

چکیده

شناسایی جریان فکری غلو در عصر غیبت صغرا به عنوان یکی از جریان های منحرف، اهمیتی ویژه دارد. این شناسایی افزون بر آشناسازی افراد با فضای حاکم بر آن دوره، می تواند ضمن معرفی غلات، نوع مبارزه حضرت حجت علیه السلام با غالیان را به تصویر کشد. بررسی منابع فرقه شناختی، حدیثی، تاریخی و... نشان می دهد جریان فکری غلو - به عنوان یکی از جریان های بسیار خطرناک و آسیب رسان - در عصر غیبت صغرا از گستردگی ویژه ای برخوردار بوده است. در این دوره شاهد حضور غالیانی سرشناس همچون محمد بن نصیر نمیری، حسین بن منصور حلاج، محمد بن علی شلمغانی، محمد بن علی بن بلال، احمد بن هلال عبرتایی و باورمندان به تفویض در جامعه هستیم. برخی از غالیان این دوره متأثر از یکی از خطرناک ترین غالیان پیشین، یعنی ابوالخطاب بوده اند. حضرت حجت علیه السلام در قالب توفیح و از طریق نواب و وکلای خویش به معرفی و رسواسازی غالیان این دوره پرداخته و عقاید غالیانه آنها را انکار فرموده است.

واژگان کلیدی

حضرت حجت علیه السلام، غلو، غالیان، عصر غیبت صغرا، توفیح.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی قم (hajizadeh30@yahoo.com).

از جمله جریان‌های بسیار خطرناک و نگران‌کننده در عصر حضور ائمه علیهم‌السلام جریان فکری غلو است که از ابتدای دوره ائمه علیهم‌السلام تا پایان دوره حضور و حتی تا دوره‌های بعد، با شدت و ضعف در جامعه تداوم یافته و واکنش جدی امامان علیهم‌السلام را در پی داشته است. این پدیده که ریشه در علل و مسائل مختلف روانی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اعتقادی دارد (نک: حاجی زاده و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۹-۱۳۶) در عصر غیبت صغرا (۲۶۰-۳۲۹) در قالب برخی از غالیان سرشناس و شیاد تداوم یافته و موجب واکنش حضرت حجت علیه‌السلام شده است. معرفی غالیان - که در واقع به منظور رسواسازی آنها صورت گرفته - از مهم‌ترین شیوه‌های برخورد حضرت حجت علیه‌السلام با این جریان انحرافی در این دوره است. پژوهش حاضر که با استفاده از منابع متقدم شکل گرفته، در صدد شناسایی غالیان این دوره و نقش تخریبی آنان در جامعه است. این پژوهش از پیشینه‌ای برخوردار نیست. کسانی که جریان فکری غلو در عصر ائمه علیهم‌السلام را ترسیم کرده‌اند به طور دقیق و مفصل به بررسی این جریان در عصر غیبت صغرا نپرداخته‌اند. سؤالی که در این جا مطرح است این است که جریان فکری غلو در عصر غیبت صغرا چگونه بوده، در چه افرادی نمود یافته و حضرت حجت علیه‌السلام چه نقشی در معرفی غالیان این دوره ایفا کرده است؟

به نظر می‌رسد اشاره مختصری به مفهوم غلو و باورهای غالیانه، به فهم هر چه بهتر این پدیده کمک خواهد کرد.

مفهوم شناسی غلو

غلو از ماده «غ ل و» برونز فُعول، مصدر غلی یغلو، در لغت به معنای ارتفاع، افراط، بالا رفتن و تجاوز از حد و مقدار و زیاده‌گویی و زیاده‌انگاری است (زبیدی، بی‌تا: ج ۱۰، ۲۶۹؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۴، ۴۴۶؛ طریحی، ۱۳۷۵: ج ۱، ۳۱۹؛ ابن منظور، ۱۴۰۵: ج ۱۵، ۱۳۱-۱۳۲). در تعریف اصطلاحی غلو هر چند اتفاق نظر وجود ندارد، اما عمدتاً این واژه درباره کسانی به کار می‌رود که پیامبران، امامان و رهبران خویش را از حدود بندگان و آفریدگانی الهی فراتر برده و آنان را «خدا» یا متصف به «صفات خدایی» دانسته‌اند. شیخ مفید (م ۴۱۳) می‌نویسد:

غلات از متظاهران به اسلام هستند که به علی علیه‌السلام و امامان دیگر از نسل آن حضرت، نسبت خدایی و پیامبری می‌دهند و آنان را به چنان فضیلتی در دین و دنیا ستودند که در آن از اندازه بیرون رفتند. (مفید، ۱۴۱۴: ۱۳۱)

شیخ مفید در این تعریف، نسبت خدایی و نبوت به امامان علیهم السلام هم چنین بیان فضایی غالیانه در حق ایشان را غلو دانسته است.

باورهای غالیان شامل مواردی چون باور به الوهیت امامان علیهم السلام و یا اشخاص دیگر، نبوت امامان علیهم السلام و دیگران، حلول و تجسم، تناسخ، تشبیه و تجسیم، تفویض، اباحی‌گری، نمردن امامان علیهم السلام یا رهبران دینی و اعتقاد به تحریف قرآن هستند.

غالیان عصر غیبت صغرا

جریان فکری غلو در عصر غیبت صغرا عمدتاً در غالیان سرشناسی چون محمد بن نصیر میبری، شلمغانی، حلاج، محمد بن موسی شریعی و برخی دیگر از خرده‌غالیان نمود یافته است. برخی از غالیان این دوره متأثر از یکی از سرشناس‌ترین و خطرناک‌ترین غالیان عصر ائمه علیهم السلام یعنی محمد بن مقلص اسدی معروف به ابوالخطاب بوده‌اند. ابوالخطاب یکی از مهم‌ترین غالیان دوره امام صادق علیه السلام است؛ شخصیت غالی بسیار خطرناکی که جریان فکری او - در قالب فرقه خطاییه و سایر فرقه‌های منشعب از آن - در جامعه تداوم یافته و تا دوره‌های بعد، پیروانی داشته است (نک: طوسی، ۱۳۴۸: ۲۹۵؛ طوسی، ۱۳۶۵: ج ۱، ۴؛ شهرستانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۲۱۰؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۴۲؛ اشعری، ۱۴۰۰: ۵۱؛ سمعانی، ۱۳۸۲: ج ۵، ۱۶۱؛ همچنین نک: حاجی‌زاده، ۱۳۹۲: ۴۹-۷۱).

در ادامه این نوشتار به معرفی غالیان این دوره و تلاش‌های حضرت حجت علیه السلام در معرفی و رسواسازی غالیان اشاره می‌شود.^۱

۱. محمد بن موسی شریعی

محمد بن موسی شریعی^۲ - که برخی به سبب اختلاف نُسَخ (خوبی، ۱۴۱۳: ج ۱۸، ۳۰۲) او را شریقی و سربرسی (طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۵) هم گفته‌اند - از غالیان دوره امام حسن عسکری علیه السلام و عصر غیبت صغرا بوده است. وی ابتدا از یاران امام هادی علیه السلام و سپس از یاران امام حسن عسکری علیه السلام بود (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۷؛ طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۴). او همانند حسن بن محمد بن بابای قمی و برخی دیگر از غالیان، از شاگردان علی بن حسکه^۳ به شمار

۱. معرفی باورمندان به تفویض و نوع برخورد حضرت حجت علیه السلام با آنها، در حوصله این نوشتار نیست. بنابراین صرفاً به معرفی افراد غالی و نوع برخورد امام عصر علیه السلام با آنان اکتفا شده است (در این باره نک: حاجی‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۰۱-۱۳۲).

۲. شیخ مفید به نقل از شخصی به نام هارون، گمان کرده نام او حسن است (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۷ به نقل از شیخ مفید).

۳. علی بن حسکه قمی از غالیان زمان امام هادی علیه السلام بوده که در قم سکونت داشته است. منابع به تأویل آیات قرآن توسط وی و اباحی‌گری او اشاره دارند. وی که مدعی الوهیت امام هادی علیه السلام بوده، خود را پیامبری از جانب حضرت و یا باب

می‌رود (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۲۱) که عقاید غالبانه‌ای درباره ائمه علیهم‌السلام داشته است. به او و پیروانش، نسبت داده شده که مدعی حلول خداوند در حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، حضرت علی، امام حسن، امام حسین و حضرت فاطمه علیها‌السلام و الوهیت آنان بوده‌اند (اسفراینی، بی‌تا: ۱۰۷). بسیاری از منابع اشاره دارند او اولین کسی است که در عصر غیبت صغرا مدعی بابیت حضرت مهدی علیه‌السلام شد؛ مقامی که هرگز شایستگی آن را نداشت (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۷؛ طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۴؛ خویی، ۱۴۱۳: ج ۱۸، ۳۰۱). از این رو وی دروغ‌گو خوانده شده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۷؛ طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۴). شیخ طوسی به نقل از فردی به نام هارون، به کفر و الحاد در سخنان وی اشاره دارد (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۷). همچنین اشاره شده که توقیعی نیز در لحن وی و «برائت» از وی صادر شده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۷).

به این نکته باید توجه شود که برائت از غالیان از اهمیت خاصی برخوردار است. در یک مورد امام زمان علیه‌السلام برائت خویش را از افراد همانند برائت خداوند، پیامبران و اولیاء خدا شمرده است (طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۳). علاوه بر این با توجه به کلامی از امام علی علیه‌السلام به نظر می‌رسد برائت از افراد به نوعی اشاره به خروج آنان از زمره مسلمانان است. امام علی علیه‌السلام به شیعیانش فرمود:

در صورتی که شما را مجبور کردند به من دشنام دهید، این کار را بکنید که باعث افزوده شدن مقامات معنوی من و نجات شما می‌شود، اما هرگز از من بی‌زاری نجوید؛ زیرا من بر فطرت پاک توحید تولّد یافته‌ام و در «ایمان و اسلام» و «هجرت» بر دیگران پیشی گرفته‌ام. (شریف رضی، بی‌تا: ۹۲)

یکی از مفسران *نهج‌البلاغه* در این باره می‌نویسد:

سب و دشنام یک انسان، می‌تواند اشاره به بدی او باشد، ولی مفهوم آن کفر و شرک و بی‌ایمانی نیست، اما بی‌زاری جستن - هر چند با زبان باشد - مفهومش بی‌زاری از دین و آیین اوست. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۶۴۵)

بنابراین بی‌زاری از غالیان در حقیقت بار معنایی بسیار تندی را به همراه دارد که به نوعی اشاره به خروج این افراد از جرگه مؤمنان و مسلمانان است.

۲. محمد بن نصیر نمیری

محمد بن نصیر نمیری از غالیان دوره امام هادی علیه‌السلام تا عصر غیبت صغرا، از اصحاب امام

حضرت دانسته است (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۱۷-۵۱۹؛ نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۱۶).

حسن عسکری علیه السلام بوده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۸؛ طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۴؛ معتزلی، ۱۳۷۸: ج ۸، ۱۲۲). شیخ طوسی در اصحاب امام هادی علیه السلام، به نام محمد بن حصین الفهری اشاره کرده است و او را ملعون خوانده است (طوسی، ۱۴۱۵: ۳۹۳).

به باور آیت الله سبحانی، این فرد احتمالاً همان محمد بن نصیر و «حصین»، تصحیف «نصیر» است (سبحانی، بی تا: ج ۸، ۴۰۰). برخی دیگر از رجال یون نیز لقب «فهری» را ناظر به محمد بن نصیر نمیری دانسته اند. یکی از محققان اشاره دارد چون شیخ طوسی (در کتاب *الغیبه*) متعرض لقب فهری در فصل مدعیان دروغین باییت نشده است، به نظر می رسد «فهری» لقب دیگری برای محمد بن نصیر نمیری بوده است (جباری، ۱۳۸۲: ج ۲، ۶۹۶).

به نظر می رسد هر چند شدت انحراف محمد بن نصیر نمیری در عصر غیبت صغرا بوده، اما آغاز عقاید غالیانه وی در زمان امام هادی علیه السلام بوده است؛ چرا که امام هادی علیه السلام وی را مورد لعن قرار داده است (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۲۰).

بسیاری از منابع اشاره دارند وی مدعی رسالت از طرف امام هادی علیه السلام بوده است (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۲۰؛ همو، ۱۴۱۱: ۳۹۹؛ معتزلی، ۱۳۷۸: ج ۸، ۱۲۲). بنابراین در حقیقت او مدعی نبوت خویش (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۱۰۰) و الوهیت امام هادی علیه السلام شده است و منابع هم به این مطلب تصریح دارند (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹؛ همو، ۱۳۴۸: ۵۲۱).

ابن شهر آشوب اشاره دارد محمد بن نصیر نمیری عقیده عبدالله بن سبا را درباره الوهیت امام علی علیه السلام زنده کرد (مازندرانی، ۱۳۷۶: ج ۱، ۲۶۵). در میان منابع تنها ابن ابی الحدید اشاره دارد که او امامت امام عسکری علیه السلام و فرزندش را انکار کرد و مدعی الوهیت خود شد (معتزلی، ۱۳۷۸: ج ۸، ۱۲۲). این ادعا با توجه به این که توسط دیگران نقل نشده، شاید چندان قابل پذیرش نباشد.

گفته شده او مدعی تناسخ^۱ بود (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹؛ همو، ۱۳۴۸: ۵۲۱؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۹۴). اباحی گری نیز به وی نسبت داده شده است. منابع اشاره دارند او ازدواج با محارم (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۲۱؛ همو، ۱۴۱۱: ۳۹۹؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۹۴) و لواط را جایز می دانست (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹؛ همو، ۱۳۴۸: ۵۲۱؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۹۴). وی معتقد بود این عمل از طرف فاعل و مفعول یکی از شهوات و طبیات است و خداوند آن را حرام نکرده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹؛ همو، ۱۳۴۸: ۵۲۱؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۹۴).

گفته شده فردی او را در حالی که مفعول واقع شده بود، دید و او را بر این عمل سرزنش کرد.

۱. تناسخ به این معناست که روح از بدن انسانی به بدن انسان دیگر منتقل می شود (مکی عاملی، ۱۴۱۱: ۴۶-۴۸).

وی در پاسخ اظهار داشت: این عمل از لذات و نشانه تواضع در برابر خداوند و ترک تکبر است (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۲۱؛ همو، ۱۴۱۱: ۳۹۸ - ۳۹۹).

هر چند برخی معتقدند پذیرش این گونه گزارش‌ها بسیار مشکل است (صفری فروشانی، ۱۳۸۴: ۱۸)، اما نقل فراوان آن در منابع معتبر شیعی مؤید این گزارش‌هاست.

امام هادی علیه السلام به سوء استفاده محمد بن نصیر فهری و ابن بابای قمی از نام اهل بیت علیهم السلام و دریافت وجوه مالی از مردم و مصرف آنها اشاره کرده است و آنها را افرادی فتنه‌گر، فریب‌کار و مودی خوانده است (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۲۰).

این نقل‌ها می‌تواند نشان‌گر بی‌اعتنایی این افراد به مسائل شرعی و به تعبیری اباحی‌گری آنان می‌تواند باشد.

محمد بن نصیر نمیری پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام مدعی باییت امام زمان علیه السلام شد (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۸؛ طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۴). او مدعی مقام ابوجعفر محمد بن عثمان - دومین نایب خاص حضرت مهدی علیه السلام - شد. شیخ طوسی اشاره دارد این ادعا پس از شرعی - اولین غالی مدعی باییت امام زمان علیه السلام - بوده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۸).

اسفراینی نیز او را جانشین شرعی دانسته و می‌نویسد: «او همانند ادعاهای شرعی را مطرح کرد» (اسفراینی، بی تا: ۱۰۸). خصیبه معتقد است ابی‌شعیب محمد بن نصیر بگری نمیری، باب امام حسن عسکری علیه السلام بوده است (خصیبه، ۱۴۱۱: ۳۲۳). شاید از این روست که این نویسنده از وی با احترام و تجلیل یاد می‌کند. وی که خود دارای گرایش‌های غالیانه است (نک: صفری فروشانی، ۱۳۴۸)، حتی گاهی ادعای علم غیب (خصیبه، ۱۴۱۱: ۳۲۳) و معجزه^۱ برای او می‌نماید.

بر اساس نقل متی موسی در کتاب *المجموع* - که منبعی مهم درباره تعلیمات نصیریان است - از محمد بن نصیر به عنوان باب امام حسن عسکری علیه السلام یاد شده است (متی موسی، ۱۳۷۹: ۱۱۳). در روایتی هم که در برخی از منابع وجود دارد محمد بن نصیر به عنوان پاب حضرت حجت علیه السلام معرفی شده است. در این روایت امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر می‌فرماید:

... و یعقد بیابه محمد بن نصیر النمیری فی یوم غیبه بصابر...؛ (حلی، ۱۳۷۰: ۱۸۲؛ مجلسی، ۱۳۶۳: ج ۷، ۵۳)

... و همان روز که وی (امام زمان علیه السلام) در صابر غائب می‌شود، محمد بن نصیر

۱. حسین بن حمدان یکی از معجزات او را ظهور خرما بر نخله‌ای بی‌ثمر دانسته است و در این باره حکایتی نقل می‌کند. «... نخله فی جانب الدار لا حمل فیها فلم یصل الیها حتی رأیناها قد تهدلت اثمارها» (خصیبه، ۱۴۱۱: ۳۳۸).

نمیری، خود را باب او معرفی می‌کند.

برخی معتقدند اگر مراد از «يقعد بابه»، باب حقیقی - و نه دروغین - حضرت باشد، قطعاً این روایت با توجه به آن چه از سابقه انحراف «محمد بن نصیر» در عصر عسکریین علیهم‌السلام گذشت، از جعلیات «نصیریّه» است (جباری، ۱۳۸۲: ج ۲، ۶۹۸)؛ به این معنا که نصیریّه به منظور مقام بخشی به محمد نصیر، این روایت را جعل کرده‌اند.

منابع اشاره دارند زبان او در زمان مرگش - یعنی در سال ۲۷۹ هجری - (متی موسی، ۱۳۷۹: ۱۱۲) سنگین شده بود. از او درباره جانشینش پرسیدند، او با حالت ضعف نام «احمد» را بر زبان آورد و مرد. پس از مرگش اختلاف شد؛ برخی گفتند: مقصود وی احمد پسرش بود و فرقه‌ای گفتند: مقصود او احمد بن محمد بن موسی بن فرات بود. فرقه‌ای نیز گفتند: وی احمد بن ابی‌الحسین بن بشیر بن یزید را اراده کرده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۹۴؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۱۰۱).

بسیاری از منابع، «نصیریّه» را پیروان محمد بن نصیر نمیری دانسته‌اند (معتزلی، ۱۳۷۸: ج ۸، ۱۲۲؛ مازندرانی، ۱۳۷۶: ج ۱، ۲۶۵؛ سبحانی، بی‌تا: ج ۷، ۵۵).

یکی از نویسندگان اشاره دارد که پس از مرگ محمد بن نصیر و اتفاقی که در زمان مرگ وی صورت گرفت،^۱ مذهب نصیریّه شکل گرفت، اما تدوین و تکمیل بنیاد اساسی آن، به دست یکی از جانشیان بعدی محمد بن نصیر - یعنی حسین بن حمدان خصیبی - انجام شد و از آن پس بود که این نحله به شکل فرقه‌ای غالی در جامعه اسلامی تداوم یافت (جباری، ۱۳۸۲: ج ۲، ۶۹۸).

برخی با توجه به لقب «نمیری»، نام این فرقه را «نمیریّه» گفته‌اند (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۵).^۲ با توجه به حمایت محمد بن موسی بن حسن بن فرات - وزیر معتمد عباسی، از خاندان معروف «بنوفرات» - از محمد بن نصیر نمیری (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۱۰۰؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۹۴؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹) این فرقه به نام «نمیریّه فراتیّه» نیز معروف شده است (جباری، ۱۳۸۲: ج ۲، ۶۹۷؛ حسین، ۱۳۸۵: ۱۶۸).

کشی اشاره دارد گروهی مدعی نبوت محمد بن نصیر نمیری بودند (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۲۰؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۱۰۰؛ نوبختی، ۱۴۰۴: ۹۳).

۱. سنگینی زبانش در هنگام مرگ و تکلم به نام احمد.

۲. بر اساس گفته لویی ماسینیون، اعضای فرقه نصیریان نام فرقه خویش را از زمان خصیبی (م ۳۴۶) به کار بردند، در حالی که پیش‌تر نمیریّه نامیده می‌شدند (متی موسی، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

منابع، باورهای غالیانه‌ای چون حلول و اباحی‌گری نیز به نصیریه (نصیریه) نسبت داده‌اند (اشعری، ۱۴۰۰: ۱۵). در برخی از منابع آمده است آنها مدعی حلول خداوند در علی علیه السلام بودند (جرجانی، ۱۴۱۲: ۱۱؛ قلکشندی، بی‌تا: ج ۱۳، ۲۲۹). ابن شهر آشوب اشاره دارد آنها عبادات و شرعیات را ترک کردند و منهیات و محرمات را حلال شمردند (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶: ج ۱، ۲۶۵).

نصیریه، ابوالخطاب - سرشناس‌ترین غالی تمام ادوار ائمه علیهم السلام - را در سلسله مراتب مقدسان خود، به عنوان «باب» می‌شناختند و همواره شخصیت او را با سلمان فارسی مقایسه می‌کردند. از این رو طبیعی بود که لعن امام صادق علیه السلام درباره او را تقیه به شمار آورند (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲: ج ۵، ۳۴۳).

این امر نشان‌گر تأثیر جریان فکری ابوالخطاب تا این زمان و در میان نصیریه است. امام زمان علیه السلام در توقیعی ضمن لعن ابوالخطاب و اصحابش از همنشینی با هم‌فکران ایشان نهی کرده است (صدوق، ۱۴۰۵: ج ۲، ۴۸۵).

۳. محمد بن علی بن بلال

ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، معروف به «بلالی» نیز از غالیان عصر غیبت صغرا به شمار می‌آید. او در ابتدا از اصحاب^۱ و وکلای امام حسن عسکری علیه السلام بوده (اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۱۵۳؛ خویی، ۱۴۱۳: ج ۱۷، ۳۳۳) و عظمت و جلالت خاصی داشته است، به گونه‌ای که حسین بن روح در برخی از امور به او مراجعه می‌کرد (خویی، ۱۴۱۳: ج ۱۷، ۳۳۲) و در توصیفی که از امام حسن عسکری علیه السلام رسیده وی به عنوان فردی «قابل اعتماد، موثق و آگاه به آن چه باید بکند»، معرفی شده است (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۷۹).

یکی از شیعیان چنین نقل می‌کند:

با عده‌ای نزد ابوطاهر بودیم که محمد بن عثمان - از نواب اربعه - نزد او آمد و ابوطاهر را به خدا سوگند داد: آیا امام زمان علیه السلام به تو فرمان نداد اموالی را که نزد توست، به من تسلیم کنی؟ ابوطاهر پذیرفت. وقتی محمد بن عثمان بیرون رفت، ابوطاهر در پاسخ برادرش نیز باز هم اعتراف کرد که امام زمان را دیده و حضرت به وی چنین دستوری داده است. (طوسی، ۱۳۴۸: ۴۰۰-۴۰۱)

این نقل نشان می‌دهد وی در عصر غیبت صغرا نیز وکالت داشته و اموال شیعیان را دریافت

۱. شیخ طوسی در رجالش او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام شمرده و توثیق کرده است (طوسی، ۱۴۱۵: ۴۰۱).

می کرده و به نواب خاص حضرت می‌رسانده است. اما دنیاطلبی، سبب انحراف وی شده، به گونه‌ای از تسلیم اموال خودداری کرده است.

شیخ طوسی، بلالی را در زمره سرزنش شدگان از طرف ائمه علیهم‌السلام ذکر کرده و اشاره دارد او در همین زمان از دادن اموال خودداری کرد و ادعای وکالت (احتمالاً باییت) کرد (طوسی، ۱۳۴۸: ۴۰۰؛ خوبی، ۱۴۱۳: ج ۱۷، ۳۳۳). او به همین جهت مورد لعن قرار گرفته و توقیعی در لعن و برائت از وی صادر شده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۰۰).

به نظر می‌رسد در زمان نیابت حسین بن روح نیز توقیع دیگری در لعن و برائت از او و برخی دیگر از مدعیان باییت صادر شده است. در این توقیع به نام «البلالی» اشاره شده است (طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۶). این توقیعات بیشتر به منظور رسواسازی این‌گونه افراد بوده است که دیگران در دام آنان گرفتار نشوند.

۴. احمد بن هلال عبرتایی

احمد بن هلال کرخی عبرتایی^۱ از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹؛ طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۴) است که منابع تولد او را در سال ۱۸۰ و مرگ او را در ۲۶۷ هجری نوشته‌اند (طوسی، ۱۴۱۷: ۸۳؛ نجاشی، ۱۴۱۶: ۸۳؛ خوبی، ۱۴۱۳: ج ۳، ۱۵۱). وی هر چند از جایگاهی معتبر در میان اصحاب امام عسکری علیه‌السلام برخوردار بود - به گونه‌ای که شیخ طوسی در *الفهرست* اشاره دارد وی اکثر اصول اصحاب ما را روایت کرده است (طوسی، ۱۴۱۷: ۸۳) - اما سرانجام به غالیان پیوسته است (همو: ۸۳؛ همو، ۱۴۱۵: ۳۸۴؛ همو، ۱۳۶۵: ج ۹، ۲۰۵). کشی می‌گوید: وی ۵۴ بار به سفر حج رفته که بیست بار آن با پای پیاده بود (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۳۵). احتمالاً وی به سبب حسادت یا مسائل مالی^۲ در عصر غیبت صغرا، نیابت دومین نایب خاص امام مهدی علیه‌السلام؛ محمد بن عثمان را نپذیرفت. به گفته شیخ طوسی، عده‌ای از شیعیان در این باره به او اعتراض کردند که چرا به‌رغم تعیین محمد بن عثمان توسط امام عسکری علیه‌السلام، نیابت او را نمی‌پذیری؟ او در پاسخ بیان کرد: چنین سخنی را از امام عسکری علیه‌السلام درباره محمد بن عثمان شنیده‌ام. من پدرش عثمان بن سعید را انکار نمی‌کنم و اگر یقین کنم که ابوجعفر محمد بن عثمان نایب صاحب‌الزمان است به او جسارت نمی‌کنم. برخی گفتند: اگر تو شنیده‌ای، دیگران از امام شنیده‌اند که محمد بن عثمان وکیل آن حضرت و بعد از وی

۱. عبرتا، روستایی بزرگ از نواحی بغداد و نهروان است (حموی، ۱۹۹۵: ج ۴، ۷۸).

۲. عبارت «فَیْتَحَامُ مِنْ دُیُونَا» در توقیع حضرت حجت درباره وی نقل شده است (همو: ۵۳۶).

نایب صاحب الزمان است. او در پاسخ گفت: «انتم و ما سمعتم؛ شما هر آن چه را شنیده‌اید، عمل کنید.» از این رو وی مورد لعن و براءت شیعیان قرار گرفت (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹).

طبرسی نیز معتقد است او هرچند از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود، اما به غالیان پیوست و بابت ابوجعفر محمد بن عثمان را انکار کرد (طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۴).

از عبارت نجاشی پیداست که انحراف او از زمان امام عسکری علیه السلام آغاز شده است (نجاشی، ۱۴۱۶: ۸۳)؛ اما شاید نجاشی در این باره اشتباه کرده باشد؛ چون توقیعی که در لعن و براءت از او صادر شده، در عصر غیبت صغرا و از ناحیه امام زمان علیه السلام بوده است. شیخ صدوق از محمد بن حسن ولید و او از سعد بن عبدالله نقل کرده است: ندیدیم و نشنیدیم که کسی همانند احمد بن هلال از تشیع به نواصب پیوسته باشد (صدوق، ۱۴۰۵: ج ۱، ۷۶).

برخی از محققان معتقدند هر چند نسبت غلو او با ناصبی بودنش نمی‌سازد، اما شاید مراد از «ناصبی بودن»، دشمنی وی با شیعه باشد (مرکز المصطفی، بی‌تا).

به باور شیخ طوسی، او در عصر غیبت صغرا از مدعیان دروغین بابت بود (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۹). جایگاه معتبر وی و نفوذ او در میان شیعیان (همو، ۱۳۴۸: ۵۳۵) سبب شده چند توقیع در لعن و براءت از وی از سوی امام زمان علیه السلام صادر شود. در توقیع اول که توسط قاسم بن علا - وکیل ناحیه مقدسه در آذربایجان و اران - انتشار یافت، آن حضرت وی را صوفی ریاکار خوانده است و از همنشینی با وی نهی کرده است (همو: ۵۳۵). شیعیان اولین توقیعی که در لعن وی صادر شد را نپذیرفتند (همو: ۵۳۵).

نهی از همنشینی با غالیان چون احمد بن هلال نشان می‌دهد امام زمان علیه السلام اولاً تلاش می‌کرد به غالیان بفهماند که در این مسیر انحرافی، تنها هستند و شیعیان واقعی با ایشان همراهی ندارند. ثانیاً، با توجه به این نکته روان‌شناختی که دوستان و کسانی که انسان با آنها در ارتباط است، از عوامل بسیار تأثیرگذار بر شخصیت هر فردی محسوب می‌شوند،^۱ با سفارش‌های جدی خویش در این باره می‌کوشد از نفوذ و تأثیر باورهای غلات در میان جامعه شیعی به ویژه جوانان جلوگیری کند. ثالثاً، تلاش داشتند از این طریق و در حقیقت با پایکوت

۱. در روایتی امام صادق علیه السلام از عاقبت برخی از یاران ابوالخطاب اظهار تأسف می‌کند. سپس یکی از یاران ابوالخطاب به نام ابن الاشیم را نام می‌برد و می‌فرماید: «او و برخی از یارانش و حفص بن میمون نزد من می‌آمدند و از من سؤالاتی می‌پرسیدند. من آنان را به سوی حق راهنمایی می‌کردم، اما آنان از نزد من خارج می‌شدند و نزد ابوالخطاب می‌رفتند و ابوالخطاب برخلاف سخنان من، مطالبی به آنان می‌گفت و آنها سخن او را می‌پذیرفتند و حرف مرا رها می‌کردند» (طوسی، ۱۳۴۸: ۳۴۴). این روایت کاملاً گویای این مطلب است که هم‌نشینی با غالیان، در مواردی سبب می‌شود افراد، تحت تأثیر غالیان، برخلاف دستورات ائمه علیهم السلام عمل کنند.

کردن و منزوی کردن غلات، این افراد منحرف را از میان شیعیان طرد کنند و زمینه بازگشت ایشان را فراهم سازند.

جایگاه احمد بن هلال در میان شیعیان سبب نپذیرفتن اولین توقیع شد. از این رو به درخواست شیعیان توقیع دومی در رسواسازی وی صادر شد. در توقیع دوم که باز هم قاسم بن علا آن را به شیعیان ابلاغ کرد، حضرت ضمن اشاره به ظاهر سازی های ابن هلال فرمود:

وی بدون اجازه و رضایت ما دستورات ما را کم و زیاد می کند، استبداد در رأی خود دارد، از ادای حقوق ما پرهیز می کند و تنها دستوراتی را اجرا می کند که خود دوست دارد... جریان او را به قومی از دوستان خود اطلاع دادیم... و از این فاجر آگاه نمودیم. هر کس از تو بپرسد از همشهریانت یا دیگران و آنان که لازم است از ماجرای احمد با خبر شوند، گفته های ما را به آنها برسان. (همو: ۵۳۶)

دقت در عبارات حضرت حجت (ع) کاملاً نشان دهنده این است که حضرت تلاش دارد با رسواسازی وی، جایگاه ریاکارانه ای که وی در قلب شیعیان باز کرده را کاملاً آشکار سازد و تمامی شیعیان به ماهیت واقعی وی پی ببرند.

در این توقیع که شیخ طوسی در الغیبه به طور مختصر به آن اشاره کرده است و به دست عمری منتشر شده، عبرتایی به عنوان یکی از مذمت شده ها از سوی امامان (ع)، معرفی شده و حضرت حجت از وی و حتی از کسانی که از وی برائت نجویند، برائت جسته است. سپس حضرت، به عمری دستور می دهد به اسحاقی و همشهری هایش و هر کس از تو درباره وی سؤال کرد، حال این فاجر را بیان کن (همو، ۱۴۱۱: ۳۵۳).

البته این توقیع نیز توسط عده ای انکار شد. از این رو توقیع سومی درباره او صادر شد و در این توقیع وی با شخصی به نام دهقان^۱ قیاس شده بود که مدت زیادی در خدمت امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) بود، ولی عاقبت به طریق انحراف گرایید، ایمانش را از دست داد، به کفر گرایید و خداوند خواری و هلاکت را نصیب وی کرد (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۳۶ - ۵۳۷).

به گفته یکی از محققان، با این توقیع بود که زمینه برای قبول وضعیت پیش آمده درباره «احمد بن هلال» نزد همه شیعیان فراهم شد (جباری، ۱۳۸۲: ج ۱، ۱۹۵).

۱. عروه بن یحیی بغدادی معروف به دهقان؛ وی وکیل و خزانه دار امام یازدهم حضرت عسکری (ع) بوده است، ولی برکنار شد و مورد لعن و نفرین قرار گرفت؛ زیرا وجوه سازمان را دزدید و اسناد امام را که در خزانه نگهداری می شد، سوزاند (طوسی، ۱۳۴۸: ۵۷۳).

بدون شک علت اصرار حضرت حجت علیه السلام در صدور توقیعات متعدد در جهت رسواسازی ابن هلال، به سبب موقعیت و جایگاه مثبت وی در نزد شیعیان بوده است؛ کسی که بنا به نقل کشی ۵۴ بار به سفر حج رفته که بیست بار آن با پای پیاده بوده، طبیعتاً در نزد مردم از جایگاه والایی برخوردار بوده است. شاید به جهت صدور همین توقیعات بوده که به رغم روایات زیادی که از وی نقل شده (طوسی، ۱۳۶۵: ج ۹، ۲۰۵؛ صدوق، ۱۴۰۵: ج ۱، ۷۶).

۵. حسین بن منصور حلاج و حلاجیه

حسین بن منصور حلاج که عمدتاً به نام پدرش - منصور حلاج - مشهور شده، براساس نقل منابع، در بیضاء فارس متولد شده (بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۸، ۱۲۲؛ سمعانی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۲۹۲) و سال تولد وی ۲۴۴ هجری بوده است (حداد عادل، ۱۳۷۹: ج ۱۳، ۸۳۲).

وی نیز از مدعیان دروغین باییت امام زمان علیه السلام به شمار می رود (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۰۱). او تلاش می کرد از این طریق و با این ادعا، مردم را فریب دهد. وی به منظور ترویج این عقیده باطل خویش، به قم نیز سفر کرد، ولی با درایت علی بن بابویه قمی، با خواری از این شهر اخراج شد.^۱

او پس از این ماجرا، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۷ - ۳۱۱) را - که ریاست شیعه بغداد را در دست داشت - به پیروی از خویش فرا خواند. حلاج نامه ای به ابوسهل فرستاد و در این نامه مدعی شد که وکیل امام زمان علیه السلام است (همو). نوبختی در پاسخ به دعوت وی از او معجزه ای خواست تا او و همه شیعیان به وی بگروند. او به منظور رسواسازی حلاج، با زیرکی از وی خواست مو و محاسن سفیدش را به سیاهی برگرداند تا وی جوانی را از سر گیرد! به همین جهت پس از ناتوانی و سکوت حلاج، ابوسهل این ماجرا را در محافل بغداد نقل می کرد و اسباب تمسخر حلاج و البته دوری از وی فراهم شده بود (همو: ۴۰۲).

منابع اشاره دارند او مدعی حلول بوده است (اسفراینی، بی تا: ۱۱۰؛ بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۴۷). ابن ندیم می گوید: او نزد پیروانش دعوی خدایی می کرد و قائل به حلول بود (ابن ندیم، ۱۳۵۰: ۲۴۱؛ طبری، ۱۳۸۷: ج ۱۱، ۲۰۴).

او مدعی بود خدا در وی حلول کرده و از این رو به مرتبه خدایی رسیده است (ابن ندیم،

۱. او در نامه اش - احتمالاً به علی بن بابویه که توسط قاصدی آن را فرستاده بود - مدعی بود: «انا رسول الامام و وکیله» (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۰۲).

۱۳۵۰: ۲۴۱). حسین بن روح، حلاج را قائل به حلول و اتحاد معرفی کرده است.^۱ منابع اشاره دارند حلاج نامه‌هایی به مریدانش نوشته که با این عبارت آغاز شده بود: «من الرحمن الرحیم الی فلان...». یکی از این نامه‌ها به وی عرضه شد و او اقرار کرد که آن نامه را نوشته است، هر چند ادعای خود را توجیه می‌کرد (بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۸، ۱۲۵؛ حداد عادل، ۱۳۷۹: ج ۱۳، ۸۳۷).

گفته شده وی مدعی تناسخ نیز بوده است. او روح برخی از انبیا را در پیکر برخی از پیروان خویش تصور می‌کرده است (حداد عادل، ۱۳۷۹: ج ۱۳، ۸۴۱).

همچنین او مدعی اعجاز بود. عمرو بن عثمان مکی - یکی از مشایخ صوفیه - می‌گوید: در حالی که با او پیاده می‌رفتم، آیاتی از قرآن را تلاوت کردم؛ او مدعی شد من هم می‌توانم مثل این را بگویم (بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۴۷). علی بن بابویه هم وقتی او را از دکانش در قم بیرون انداخت، خطاب به وی گفت: آیا مدعی معجزات هستی؟ لعنت خدا بر تو باد! (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۰۲ - ۴۰۳).

شیخ مفید در عبارتی، حلاج و شلمغانی را از باطل‌گرایان و شناخته شده به فسق و خروج از ایمان، دانسته است (مفید، ۱۴۱۴: ۵۸).

بنابر آن چه در منابع آمده است، او اهل شعبده و جادوگری نیز بود. شاید بر همین اساس، خویش را صاحب معجزه و کرامت می‌دانست. ابن‌ندیم به نقل از ابن‌ابی‌طاهر می‌گوید: «حسین بن منصور حلاج فردی افسون‌گر و شعبده‌باز بود» (ابن‌ندیم، ۱۳۵۰: ۲۴۱). به گفته مورخان، او اظهار زهد و تصوف می‌کرد و کراماتی نشان می‌داد؛ میوه زمستانی را در تابستان و میوه تابستانی را در زمستان آشکار می‌کرد... از خوراکی‌های مردم، کارهایشان در خانه و افکار ایشان خبر می‌داد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵: ج ۸، ۱۲۶؛ قرشی، بی‌تا: ج ۲، ۷۰).

ماسینیون در کتاب خویش تلاش کرده این اتهامات را رد کند. وی نسبت غلو را به حلاج اتهامی از سوی شیعه می‌داند (ماسینیون، ۱۳۸۳: ۱۴۷ - ۱۴۸). وی همچنین خصومت ابوسهل را با حلاج سیاسی و بر سر قدرت پنداشته نه از سر نگرانی برای اعتقاد شیعیان (همو: ۱۴۷ - ۱۴۸). به نظر می‌رسد با توجه به منابع فراوانی که به انحراف و غلو حلاج تصریح کرده‌اند، دفاع از وی چندان قابل توجیه نباشد.

بر اساس نقل طبرسی حضرت حجت (ع) - در توقیعی که آن را حسین بن روح منتشر کرده -

۱. حسین بن روح ضمن اشاره به ادعای حلول از سوی شلمغانی، او را در این عقیده پیرو حلاج خوانده است (همو: ۴۰۵).

وی را همراه برخی دیگر از غالیان لعن کرده است (طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۴).

به حلاجیه به عنوان پیروان حسین بن منصور، عقاید غالیانه و افراطی ای از جمله اعتقاد الوهیت حلاج (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۸، ۱۲۶) زنده کردن مردگان توسط وی (طبری، ۱۳۸۷: ج ۱۱، ۲۱۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۸، ۱۲۷ - ۱۲۸؛ حداد عادل، ۱۳۷۹: ج ۱۳، ۸۳۶) و اباحی‌گری نسبت داده شده است. شیخ مفید در *تصحیح اعتقادات الامامیه* ضمن برشمردن گروه‌های غلات، حلاجیه را غالیان در حق حلاج و اصحاب حلول و اباحه معرفی کرده است (مفید، ۱۴۱۴: ۱۳۴).^۱

به‌رغم قتل حلاج در سال ۳۰۹ هجری (طبری، ۱۳۸۶: ج ۱۱، ۲۲۱؛ سمعی، ۱۳۸۲: ج ۴، ۳۱۹؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۸، ۱۲۹) توسط حامد بن عباس وزیر مقتدر عباسی (م ۳۱۱ ق) پیروانش معتقد بودند او کشته نشده، بلکه زنده است و پس از چهل روز باز خواهد گشت (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ج ۸، ۱۲۹).

مطابق نقل برخی از منابع وی به مریدانش وعده داده بود که سی روز بعد بر خواهد گشت (بغدادی، ۱۴۱۷: ج ۸، ۱۲۸؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ۳۴۷). به نظر می‌رسد بسیاری از این باورهای غالیانه، تحت تأثیر عقاید انحرافی حلاج شکل گرفته باشند.

۶. محمد بن علی شلمغانی

محمد بن علی شلمغانی معروف به «ابن ابی العذاقر» از فقهای امامیه، اهل یکی از روستاهای واسط به نام شلمغان (حموی، ۱۹۹۵: ج ۳، ۳۵۹) بوده است (حموی، ۱۴۰۰: ج ۱، ۳۴). او دارای کتاب‌ها و روایاتی بود و در ابتدا در مسیر حق قرار داشت (طوسی، ۱۴۱۷: ۲۲۴؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۶).

از جمله کتاب‌هایی که وی در حال سلامت عقیده نوشته، کتاب *التکلیف اوست*.^۲ از عبارات شیخ طوسی پیداست که حسین بن روح، شلمغانی را به عنوان فردی شایسته در میان بنوبسطام - یکی از طوایف شیعی ساکن بغداد که شلمغانی در میان ایشان نفوذ داشت - معرفی کرده بود و آنها کاملاً به وی اعتماد داشتند (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۰۳).

گفته شده زمانی که حسین بن روح (وکالت از سال ۳۰۵ تا ۳۲۶) مدتی پنهانی می‌زیسته،^۳

۱. این عالم بزرگ در رد این فرقه، کتابی با نام *الرد علی اصحاب الحلاج* نوشته است (تهرانی، ۱۴۰۳: ج ۱۰، ۱۸۵).

۲. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی - که سومین نایب خاص حضرت حجت است - این کتاب را خواند و اشاره کرد که تنها در دو یا سه مورد، برائمه علیه السلام دروغ بسته است (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۰۹).

۳. احتمالاً دوره مخفی شدن وی بین سال‌های ۳۰۶ - ۳۱۱ بوده است (عظیم‌زاده تهرانی، ۱۳۸۲: ۷۰).

محمد بن علی شلمغانی را به نیابت خویش نصب کرده بود (معروف الحسنی، ۱۳۸۲: ج ۳، ۵۴۸). روایتی که شیخ طوسی از ابی غالب زراری نقل می کند بر همین امر دلالت دارد (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۰۳).

این موارد نشان می دهد وی از جایگاه بسیار معتبری در میان شیعیان و حتی نزد نایب حضرت حجّت علیه السلام برخوردار بوده است. محمد بن علی بن همام بیان می دارد او هرگز باب ابوالقاسم حسین بن روح نبوده و هرگز حسین بن روح او را به نیابت خویش منصوب نکرده است (همو: ۴۰۸).

بر اساس منابع، شلمغانی به سبب حسادت به مقام حسین بن روح از مسیر حق و مستقیم منحرف شد و ادعاهای باطلی را مطرح کرد (مفید، ۱۴۱۳: ۱۶؛ نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۷۸). برخی نیز جاه طلبی سیاسی را عامل انحراف وی دانسته اند (حسین، ۱۳۸۵: ۲۰۰).

او مدعی بابت امام زمان شد (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۰۳) و تلاش می کرد شیعیان را فریب دهد. ادعاهای باطل و تبلیغات او که عمدتاً در میان بنی بسطام بوده، سبب شد از سوی حسین بن روح مورد لعن قرار گیرد. هر چند بنویسطم به سبب اعتماد به شلمغانی، از پذیرش سخنان حسین بن روح خودداری می کردند (همو). شلمغانی تلاش می کرد لعن و برائت نوبختی را توجیه کند. وی بنی بسطام را فریب می داد که من سرّی را برای شما گفتم که امری عظیم بود و کسی جز فرشته مقرب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده، قادر به نگهداری آن نیست (همو: ۴۰۴). او مدعی بود «لعنت» به معنای دور گردانیدن است و «لعنه الله» - که حسین بن روح درباره من گفته - یعنی خداوند او را از عذاب و آتش دوزخ دور گردانید و من هم اکنون مقام خود را شناختم. سپس صورتش را به خاک نهاد و تأکید کرد که این سخن را به کسی نگویند (همو).

این امر نشان دهنده فریب کاری های شلمغانی است که تلاش می کرد موقعیت و جایگاه خویش را در میان شیعیان حفظ کند. او به منظور فریب کاری، فردی را نزد حسین روح فرستاد و آمادگی خویش را برای مباحله با وی اعلام کرد و مدعی شد من نایب حضرت هستم و مأور شدم علم خویش را ظاهر کنم و من آن را ظاهراً و باطناً آشکار کردم؛ با من مباحله کن (همو: ۳۰۷).

یکی از مهم ترین ادعاهای شلمغانی که هم در منابع شیعه و هم - به طور گسترده تر - در منابع اهل سنت نقل شده، ادعای حلول بوده است. برخی از منابع نیز اشاره دارند که وی بر همین اساس، مدعی الوهیت خویش شده است.

بر اساس نقل شیخ طوسی، شلمغانی به بنی بسطام گفته بود: روح پیامبر ﷺ در محمد بن عثمان، روح علی علیه السلام به بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح فاطمه زهرا علیها السلام به بدن ام کلثوم - دختر محمد بن عثمان - حلول کرده است (همو: ۴۰۴).

حسین بن روح نوبختی وقتی این سخن را از ام کلثوم شنید، به وی گفت: این ملعون (شلمغانی) مردم را فریب داد که از این راه بتواند به آنها بگوید که خداوند او را برگزیده و در وی حلول کرده است؛ همان گونه که نصارا همین عقیده را درباره عیسی علیه السلام دارند. او می خواهد به قول حلاج - علیه اللعنة - معتقد شود (همو).

شلمغانی معتقد بود حق یکی است، اما به پوشش های مختلف (سفید و سرخ و زرد) درمی آید. ابن همام اسکافی (۳۳۶م) می گوید: من به همین جهت او را انکار کردم؛ چون این سخنان حلولیه است (همو: ۴۰۸).

بر اساس منابع اهل سنت، او معتقد بود خداوند در هر انسانی ممکن است حلول کند (ابن اثیر، بی تا: ج ۲، ۲۰۶؛ ج ۸، ۲۹۲؛ ذاکری، ۱۳۹۳: ۲۰۷ به نقل از یزید بن محمد ازدی، تاریخ الموصل، ج ۲، ص ۲۴۲). بنابراین او همانند حلاج مدعی حلول روح خداوند در خود شد،^۱ از این رو ادعای الوهیت کرد (ابن اثیر، بی تا: ج ۲، ۲۰۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ۵۶۷؛ حموی، ۱۴۰۰: ج ۱، ۳۶؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ج ۱۳، ۳۴۲).

در منابع فرقه شناختی و تاریخی اهل سنت آمده است: او خود را «روح القدس» (بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۴۹ - ۲۵۰؛ اسفراینی، بی تا: ۱۱۲) یا «رب الارباب» (حموی، ۱۴۰۰: ج ۱، ۳۶) می خواند و مدعی زنده کردن مردگان بود (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۵، ۱۰۲). او معتقد بود هر کس که مردم به او احتیاج داشته باشند، خداست (حموی، ۱۴۰۰: ج ۱، ۳۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ۵۶۷) و خداوند در جسم کسانی که اهل کرامت بوده اند، حلول می کند که بر الوهیت او دلالت کند و خدا در نوح علیه السلام و شیطانش، در صالح علیه السلام و پی کننده ناقه، در ابراهیم علیه السلام و نمرود و در علی علیه السلام و شیطان او حلول کرده است (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ۵۶۷).

برخی دیگر از نویسندگان اهل سنت، محور مذهب ایجاد شده توسط شلمغانی را بر پایه حلول و تناسخ دانسته اند (قرشی، بی تا: ج ۲، ۸۰). به گفته ذهبی و حموی، شلمغانی مدعی الوهیت علی علیه السلام و هارون علیه السلام بود و معتقد بود آن دو، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه السلام را به پیامبری فرستادند، ولی محمد به علی و موسی به هارون خیانت کردند و علی به محمد مهلتی

۱. و ادعی حلول روح الاله فیه (بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۴۹؛ اسفراینی، بی تا: ۱۱۲؛ حموی، ۱۹۹۵: ج ۳، ۳۵۹).

سیصد ساله داده و سپس شریعت او را نسخ می‌کند (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ۵۶۷؛ حموی، ۱۴۰۰: ج ۱، ۳۴).

یکی از محققان معتقد است هیچ یک از نقل‌های شیعیان به الوهیت شلمغانی تصریح نکرده‌اند (ذاکری، ۱۳۹۳: ۲۰۸) و نقل‌های اهل سنت هم درباره او اعتبار ندارند.^۱ در پاسخ به ایشان باید بگوییم به نظر می‌رسد همه این نقل‌ها (داده‌های شیعه و اهل سنت و توقیعی که به ارتداد، الحاد، کفر، دروغ‌گویی و انحراف او اشاره دارد) به نوعی مؤید یکدیگرند. بسیار بعید است که هم منابع اهل سنت و هم منابع شیعیان این همه درباره او - به تعبیر این نویسنده - سیاه‌نمایی کنند و نمی‌توان تمامی این منابع را به دروغ‌گویی متهم کرد. افزون بر این بسیاری از محققان و نویسندگان معاصر نیز ادعای الوهیت شلمغانی را پذیرفته‌اند (نک: جباری، ۱۳۸۲: ج ۱، ۱۹۶؛ ج ۲، ۶۷۳ و ۶۷۵؛ حسین، ۱۳۸۵: ۲۰۲؛ صدر، ۱۴۱۲: ج ۱، ۵۳۲؛ امین، ۱۴۰۳: ج ۲، ۴۹).

عقیده دیگری که به شلمغانی نسبت داده شده، اباحی‌گری اوست. بسیاری از منابع به اباحی‌گری او اشاره دارند. شیخ طوسی می‌گوید:

شلمغانی حکایات زشتی دارد و کارهای مفتضحانه‌ای انجام داده است. من کتاب خود را پاکیزه‌تر از آن می‌دانم که آنها را بیاورم. (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۰۶)

«حکایات زشت» و «کارهای مفتضحانه» ای که شیخ طوسی درباره شلمغانی نقل کرده به احتمال زیاد همان اباحی‌گری‌های او درباره مسائل جنسی است و این امور به قدری ناپسند بوده‌اند که شیخ طوسی نخواست کتاب خویش را با بیان آنها آلوده سازد.

هم منابع شیعی و هم منابع اهل سنت اشاره دارند او کتابی موسوم به حس‌ششم داشته که در آن، صراحتاً شریعت را برداشته و لواط را جایز دانسته است و مدعی شده به این وسیله، نور فاضل در مفضول ورود پیدا می‌کند! در نتیجه، پیروانش محارم خویش را برای دریافت این نور بروی حلال کردند (نوبختی، ۱۴۰۴: ۲۴۹ - ۲۵۰؛ اسفراینی، بی‌تا: ۱۱۲؛ حموی، ۱۴۰۰: ج ۱، ۳۴) که با توجه به جایگاه شلمغانی در میان پیروانش بعید نیست که از آنها چنین بی‌خردی سرزده باشد.

برخی گفته‌اند او قائل به اشتراک در زنان بود (اندلسی، بی‌تا: ج ۳، ۱۲۲). همچنین گفته

۱. ایشان می‌نویسد: با توجه به این که شلمغانی هم از طرف شیعه و هم از طرف اهل سنت، شخصیتی منحرف و مبعوض بوده، گاه درباره او و عقاید او و افکارش سیاه‌نمایی‌های صورت گرفته است (ذاکری، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

شده او نماز و روزه را واجب نمی‌دانست (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۴، ۵۶۷). همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، شیخ مفید، شلمغانی و حلاج را در زمره باطل‌گرایان و شناخته شده به فسق و خروج از ایمان دانسته است (مفید، ۱۴۱۴: ۵۸). از این رو این که برخی ادعا کرده‌اند هیچ یک از منابع شیعی او را اهل اباحی‌گری ندانسته‌اند (ذاکری، ۱۳۹۳: ۲۱۵) نادرست است.

شلمغانی علاوه بر نفوذ در میان بنی‌سپتام که بدون شک پیروانی از این قبیله داشته، در میان مقامات بالای دستگاه اداری عباسیان نیز پیروان و حامیانی داشت؛ افرادی چون ابواسحاق ابراهیم بن ابی‌عون، حسین بن قاسم بن عبدالله ابن فرات و پسرش محسن که برخی از آنان قائل به الوهیت او بودند (اسفراینی، بی‌تا: ۱۱۲ - ۱۱۳؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۵، ۱۰۲؛ ابن‌ندیم، ۱۳۵۰: ۱۶۴). احتمالاً آنها تحت تأثیر ادعاهای شلمغانی، به چنین باوری رسیده بودند.

محمدعلی مدرس - صاحب *ریحانة الادب* - ابراهیم بن محمد بن ابی‌عون - عالم و ادیب شیعه و صاحب کتاب *التشبیها* - را از اصحاب شلمغانی دانسته و می‌نویسد:

وی از جمله کسانی بود که درباره شلمغانی غلو می‌کردند و معتقد بودند خداوند در آدم و شیث و سایر انبیاء و اولیاء به ترتیب حلول کرده تا در جسد امام حسن عسکری علیه السلام و سپس در قالب شلمغانی قرار گرفته است. به همین دلیل او و پیروانش حرم و اموال خود را برای استفاده شلمغانی مباح داشته‌اند. (مدرس، ۱۳۷۴: ج ۷، ۳۶۳)

اسفراینی و بغدادی، فرقه پیروان شلمغانی را عذافره و عذاقره نامیده‌اند (بغدادی، ۱۴۰۸: ۲۰۵).

سرانجام، راضی خلیفه عباسی، در پی فتوای علما به مباح بودن خون شلمغانی، (ذهبی، ۱۴۱۳: ۵۶۷؛ سبط ابن جوزی، ۱۴۱۲: ج ۱۳، ۳۴۲) او را در سال ۳۲۲ (مسعودی، بی‌تا: ۳۴۳) یا ۳۲۳ به قتل رساند (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۱۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۱۶؛ حموی، ۱۴۰۰: ج ۱، ۳۴). برخی از پیروان او همانند ابن‌ابی‌عون و حسین بن قاسم نیز به همراه وی به قتل رسیدند (ذهبی، ۱۴۱۳: ج ۱۵، ۱۰۲؛ ابن‌ندیم، ۱۳۵۰: ۱۶۴).

امام زمان علیه السلام در توقیعی به رسواسازی محمد بن علی شلمغانی پرداخته است. آن حضرت به حسین بن روح فرمود:

به کسانی که به دیانت آنان اطمینان داری، اعلام کن که محمد بن علی معروف به شلمغانی، خداوند در عذاب وی تعجیل نموده و دیگر مهلت به او نمی‌دهد؛ چرا که او

از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده و ملحد گردیده و چیزهایی ادّعا کرد که موجب کفر به خالق متعال شد، و به خدا دروغ و بهتان بست و گناه بزرگی نمود.

آن حضرت همچنین در این توقیع، افرادی چون شریعی، نمیری، هلالی و بلالی را همانند شلمغانی دانست (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۱۱؛ طبرسی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۷۵ - ۴۷۶).

به گفته شیخ طوسی، محمد بن همام - یکی از وکلا - این توقیع را از ابن روح در زندان دریافت داشت و مأمور بود آن را منتشر سازد (طوسی، ۱۴۱۱: ۴۱۰). به نظر می‌رسد این توقیع در سال ۳۱۲ صادر شده است (همو).

بسیار بعید است که تنها بلندپروازی‌های شلمغانی برای دست‌یابی به قدرت، سبب صدور چنین توقیع شدیدی درباره وی شده باشد. این توقیع به نوعی مؤید باورهای انحرافی شلمغانی است که منابع به آنها اشاره کرده‌اند.

بی‌گمان، ذکر اسامی غالیانی چون شلمغانی و اصرار و تأکید حضرت حجّت بر آگاهی شیعیان از انحرافات آنها، در جهت رسواسازی غالیان، تحت فشار قرار دادن آنها و به منظور جلوگیری از انتشار باورهای غالیانه آنها در میان شیعیان بوده است. امامان علیهم‌السلام تلاش داشتند شیعیان نشان از ماهیت منحرف غالیان آگاهی یابند و اگر شک و تردیدی در این باره دارند، برطرف شود. همچنین به نظر می‌رسد رسواسازی غالیان بیشتر با تکیه بر دروغ‌گو بودن آنان بوده است و هرچه افراد از جایگاه بالاتری در میان شیعیان برخوردار بوده‌اند (همانند شلمغانی، ابوالخطاب و احمد بن هلال عبرتایی) و یا عقاید غالیانه و افراطی تری داشته‌اند، تأکید بر رسواسازی آنان نیز بیشتر بوده است.

نتیجه‌گیری

در عصر غیبت صغرا به سبب حضور نداشتن امام زمان علیه‌السلام در میان مردم و یا به عللی دیگر، جریان فکری غلو با شدت بیشتری نسبت به دوره‌های قبل تداوم یافته است. در این دوره شاهد حضور غالیانی سرشناس در بغداد و برخی دیگر از شهرهای اسلامی هستیم؛ غالیانی چون محمد بن موسی شریعی، محمد بن نصیر نمیری، محمد بن علی بن بلال، احمد بن هلال عبرتایی، حسین بن منصور حلاج، محمد بن علی شلمغانی که منابع، عقاید غالیانه‌ای چون حلول خداوند در ائمه علیهم‌السلام، الوهیت خویش، نبوت خویش، تناسخ و اباحی‌گری را به آنان نسبت داده‌اند. برخی از غالیان شیاد این دوره همانند شلمغانی و محمد بن نصیر نمیری خود از پایه‌گذاران فرقه‌های انحرافی غالی هستند. برخی از این غالیان این دوره نیز متأثر از محمد بن

مقلاص اسدی (ابوالخطاب) بوده‌اند. وی از تأثیرگذارترین غالیان دوره ائمه علیهم‌السلام بوده است که توسط چندین امام مورد لعن قرار گرفته که بدون شک این نحوه برخورد به منظور جلوگیری از تداوم خط فکری او بوده است. در این دوره به سبب غیبت و عدم حضور امام زمان علیه‌السلام در میان شیعیان، روش برخورد با غلات از قالب برخوردهای مستقیم - که در دوره‌های قبل وجود داشته - به برخورد غیرمستقیم و در قالب صدور توقیعات تغییر یافته است. حضرت حجت علیه‌السلام با توجه به جایگاه اجتماعی و میزان نفوذ هر یک از غالیان، در قالب توقیع و از طریق نواب خویش به معرفی و رسواسازی غالیان این دوره پرداخته است. نواب چهارگانه، وظیفه داشتند این توقیعات را در میان شیعیان منتشر سازند و تبلیغ کنند. علاوه بر این، نواب خاص آن حضرت تحت نظر و راهنمایی ایشان، پاسخ‌گوی ابهامات و احیاناً پرسش‌های غالیانه بودند. دقت در اسامی غالیانی که حضرت حجت علیه‌السلام به لعن آنها پرداخته‌اند و از ایشان براءت جسته‌اند، نشان می‌دهد آنها عمدتاً افرادی فریب‌کار، شیاد و با عقاید بسیار افراطی و غالیانه بوده‌اند که گاه با اقداماتی ناروا از جمله جعل احادیث، سعی در فریب دادن دیگران داشته‌اند. لعن شدید و مکرر برخی از این غالیان نشان‌دهنده میزان انحراف آنها و شدت تنفر از آنان است.

منابع

- ابن اثیر، ابوالکرم محمد بن عبدالکریم (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
- _____ (بی تا)، *اللباب فی تهذیب الانساب*، بیروت، دار صادر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق)، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۵۰ش)، *الفهرست*، تحقیق: رضا تجدد، تهران، امیرکبیر.
- اردبیلی، محمد (۱۴۰۳ق)، *جامع الرواة*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- اسفراینی، ابوالمظفر طاهر بن محمد (بی تا)، *التبصیر فی الدین*، قاهره، المكتب الازهر للتراث، چاپ اول.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰ش)، *المقالات والفرق*، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۰ق)، *مقالات الاسلامیین*، آلمان، فراینس شتاینر، چاپ سوم.
- امین (عاملی)، سید محسن (۱۴۰۳ق)، *اعیان الشیعة*، بیروت، دار التعارف.
- اندلسی، ابن حزم (بی تا)، *الفصل فی الملل والاهواء والنحل*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- بغدادی، عبدالقاهر (۱۴۰۸ق)، *الفرق بین الفرق*، بیروت، دار الجیل.
- تهرانی، آقابزرگ (۱۴۰۳ق)، *الذریعة*، بیروت، دارالاضواء.
- جباری، محمدرضا (۱۳۸۲ش)، *سازمان وکالت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۴۱۲ق)، *التعریفات*، تهران، ناصر خسرو، چاپ چهارم.
- حاجی زاده، یدالله (بهار ۱۳۹۴ش)، «غالیان مفوضی و نوع برخورد امامان علیهم السلام با ایشان» فصل نامه علمی - پژوهشی *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال ششم، ش ۱۸، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دانشگاه معارف اسلامی.
- _____ (پاییز و زمستان ۱۳۹۲ش)، «شخصیت غالیانه ابوالخطاب و واکاوی مواضع ائمه اطهار علیهم السلام در برابر او و پیروانش»، دو فصل نامه علمی - پژوهشی *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، سال دهم، ش ۳۵، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____ و دیگران (پاییز ۱۳۹۲ش)، «ریشه ها و علل پیدایش غلو در عصر ائمه علیهم السلام»، فصل نامه علمی - پژوهشی *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال چهارم، ش ۱۲، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دانشگاه معارف اسلامی.

- حداد عادل، غلامعلی (۱۳۷۹ش)، *دانش نامه جهان اسلام*، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول.
- حسین، جاسم (۱۳۸۵ش)، *تاریخ سیاسی غیبت*، ترجمه: سید محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
- حلی، حسن بن سلیمان (۱۳۷۰ش)، *مختصر بصائر الدرجات*، نجف، المطبعة الحیدریه، چاپ اول.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۴۰۰ق)، *معجم الادباء*، بیروت، دار الفکر.
- _____ (۱۹۹۵م)، *معجم البلدان*، بیروت، دار صادر، چاپ دوم.
- خصیبی، حسین بن حمدان (۱۴۱۱ق)، *الهدایة الكبرى*، بیروت، مؤسسة البلاغ، چاپ چهارم.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت (۱۴۱۷ق)، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول.
- خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، *معجم رجال الحدیث*، بی‌جا، بی‌نا، چاپ پنجم.
- ذاکری، محمدتقی (۱۳۹۳ش)، *بررسی زندگانی سیاسی فرهنگ‌ی شلمغانی* (پایان نامه)، تحت اشراف دکتر نعمت‌الله صفری، قم، دانشگاه ادیان.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ق)، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، مؤسسة الرسالة، چاپ هفتم.
- زبیدی، محمد مرتضی (بی‌تا)، *تاج العروس*، بیروت، المكتبة الحیة.
- سبحانی، جعفر (بی‌تا)، *بحوث فی الملل والنحل*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- سبط ابن جوزی، یوسف بن حسام‌الدین (۱۴۱۲ق)، *المنتظم*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- سمعانی، عبدالکریم (۱۳۸۲ق)، *الانساب*، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول.
- شریف رضی، محمد بن حسین (بی‌تا)، *نهج البلاغه*، تحقیق: صبحی صالح، قم، مؤسسه دار الهجرة.
- شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۰ق)، *رسائل المرتضی*، قم، دار القرآن، چاپ اول.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴ش)، *الملل والنحل*، قم، شریف رضی، چاپ سوم.
- صدر، سید محمد (۱۴۱۲ق)، *تاریخ الغیبة*، بیروت، دار التعارف.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۰۴ق)، *عیون اخبار الرضا*، قم، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

- _____ (۱۴۰۵ق)، کمال‌الدین و تمام النعمة، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- _____ (۱۴۱۴ق)، الاعتقادات فی دین الامامیه، بیروت، دار المفید، چاپ دوم.
- _____ صفری فروشانی، نعمت‌الله (زمستان ۱۳۸۴ش)، «حسین بن حمدان و الهدایة الكبرى»، فصل‌نامه طلوع، سال چهارم، ش ۱۶، قم، جامعه المصطفی العالمیه.
- _____ طبرسی، احمد بن علی (۱۳۸۶ق)، الاحتجاج، نجف، دارالنعمان.
- _____ طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷ق)، تاریخ الطبری، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، چاپ دوم.
- _____ طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، چاپ سوم.
- _____ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۴۸ش)، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، مشهد، دانشگاه مشهد.
- _____ (۱۳۶۵ش)، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- _____ (۱۴۱۱ق)، الغیبة، قم، دارالمعارف.
- _____ (۱۴۱۵ق)، رجال طوسی، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول.
- _____ (۱۴۱۷ق)، الفهرست، قم، مؤسسه النشر الفقاهة، چاپ اول.
- _____ عظیم‌زاده تهرانی، طاهره (بهار ۱۳۸۲ش)، «علل دستگیری حسین بن روح نوبختی» فصل‌نامه تاریخ اسلام، سال چهارم، شماره ۱۳، قم، دانشگاه باقر العلوم علیه السلام.
- _____ فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق)، العین، قم، دارالهجرة، چاپ دوم.
- _____ قرشی، عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر (بی‌تا)، المختصر فی اخبار البشر، قاهره، مكتبة المتنبی.
- _____ قلقشندی، ابوالعباس احمد، صبح الاعشى فی صناعة الانشاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
- _____ مازندرانی، ابن شهر آشوب (۱۳۷۶ش)، مناقب، نجف، مطبعة الحیدریة.
- _____ ماسینیون، لویی (۱۳۸۳ش)، مصائب حلاج، ترجمه: دکتر سید ضیاء‌الدین دهشیری، تهران، جامی، چاپ اول.
- _____ متی موسی (پاییز ۱۳۷۹ش)، «پیدایش نصیریان»، ترجمه: دکتر حسین مفتخری، فصل‌نامه تاریخ اسلام، ش ۳، قم، دانشگاه باقر العلوم علیه السلام.
- _____ مجلسی، محمدباقر (۱۳۶۳ش)، بحار الأنوار، تهران، اسلامیه.
- _____ مدرس، محمدعلی (۱۳۷۴ش)، ریحانة الادب، تهران، کتاب فروشی خیام.

- مركز المصطفى (بی تا)، *الغلو والمغالون فی اهل البيت*، بی جا، بی نا، مندرج در نرم افزار کتابخانه اهل بیت علیهم السلام.
- مسعودی، علی بن حسین (بی تا)، *التنبیه والإشراف*، قاهره، دار الصاوی.
- معتزلی، ابن ابی الحدید (۱۳۷۸ق)، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بی جا، دار الکتب العربیة.
- معروف الحسنی، سید هاشم (۱۳۸۲ق)، *سیرة الأئمة الاثنی عشر علیهم السلام*، نجف، المكتبة الحیدریة.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، *الفصول العشرة فی الغیبة*، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول.
- _____ (۱۴۱۴ق - الف)، *المسائل الصاغانية*، بیروت، دار المفید، چاپ دوم.
- _____ (۱۴۱۴ق - ب)، *تصحیح الاعتقادات الامامیة*، بیروت، دار المفید، چاپ دوم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵ش)، *پیام امام*، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
- مکی عاملی، سید حسین یوسف (۱۴۱۱ق)، *الاسلام والتناسخ*، بیروت، دارالزهرة، چاپ اول.
- موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۷۲ش)، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۱۶ق)، *رجال النجاشی*، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
- نوبختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴ق)، *فرق الشیعة*، بیروت، دارالاضواء چاپ دوم.
- نیشابوری، محمد بن فتال (۱۴۲۳ق)، *روضه الواعظین*، قم، دلیل ما.